

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دهم
شماره ۱۰۹ - فروردین ۱۳۸۸ - آوریل ۲۰۰۹

ریاکاران و سیاست بی تکلیفی برای مردم (۲)

ماهیت جنگ

سر زمین فلسطین یک سرزمین اشغالی است. دولتی که این سرزمین را اشغال کرده است دولت صهیونیستی و فاشیستی اسرائیل است که بر اساس افسانه های مذهبی و باورهای مسخ کننده یهودی، خود را صاحب اختیار این منطقه می داند. عراق، اردن، سوریه و لبنان را آنها بخشی از سرزمین ابناء اجدای خویش می دانند که از جانب "خدای یهود" به آنها اهداء شده است. کسانی با این تفکر جزم اندیشانه، با این درجه از شستشوی مغزی پرورش یافته اند و در مدارس آنها را می سازند، مسلما حاضر نیستند بخشی از سرزمینی را که "بطور طبیعی" حق خود می دانند به فلسطینیها برگردانند. چنین اقدامی مرگ صهیونیسم است. صهیونیسم اساسا بر مبنای همین "قوم برگزیده" بنا شده است که مانند نازیها حق حکومت بر جهان و سایر انسانهای "پست تر" را برای خود قایل است. بهمین جهت اسرائیل یک کشور دموکراتیک... ادامه در صفحه ۴

تکامل و نه تنوع (۶)

حزب طبقه کارگر ۲

آیا حزب باید آموزش سوسیالیسم علمی را به میان کارگران ببرد؟ سوسیالیسم علمی چیست؟ سوسیالیسم علمی، تئوری علمی قانونمندیهای تحقق رسالت تاریخی پرولتاریا یعنی قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و استراتژی و تاکتیک نبرد سرنوشت ساز طبقه کارگر در تدارک انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم است، سوسیالیسم علمی همراه با اقتصاد مارکسیستی و جهان بینی مارکسیستی سه جزء مارکسیسم اند، سه جزئی تفکیک ناپذیر که مجموعه آنها یک سیستم واحد منسجم و هم آهنگ از آموزشهای فلسفی، اقتصادی و... ادامه در صفحه ۷

امنیت ایران یا امنیت جمهوری اسلامی

جنگ بر ضد لبنان و فلسطین، جنگ بر ضد مردم عراق آخرین زوری بود که جرج بوش و صهیونیستها زدند تا ایران را از پای در آورند و ایران را مجددا به نیمه مستعمره دوران سابق برگردانند. مردم لبنان و فلسطین و عراق سپر بلای ایران شدند. شکست امپریالیستها و صهیونیستها پس از تجاوز به لبنان و توجه به قدرت منطقه ای ایران آنها را وادار کرد که در استراتژی خود برای ایجاد خاورمیانه بزرگ تغییراتی دهند. سرسختی ایران بر غنی سازی اورانیوم که حق مسلم مردم ایران است و مقاومت در مقابل تهدیدات نظامی و محاصره اقتصادی و خرابکاریهای داخلی برای تجزیه ایران و ایجاد جغرافیای سیاسی جدید در منطقه، کار را به آنها رسانید که در جبهه امپریالیستها نه تنها تضاد افتاد، بلکه امپریالیسم ابر قدرت آمریکا نیز با بی اعتباری که در جهان پیدا کرد ناچار شد به برخی واقعیتهای تن در دهد.

شرایط امروز جهان ایجاب می کند که تا آخرین نفس در مقابل قدرت امپریالیستها برای تحقق خواستهای ملی ایستاد. امپریالیستها به علت بحران مالی و تضادی که در میان آنها برای کنترل و سلطه بر بازارهای فروش و کسب مواد اولیه در گرفته است نمی توانند با زبان واحد سخن برانند. حتی آینده ... ادامه در صفحه ۳

حمایت رویونیستی از رفیق استالین (پایان)

پیشنهاد برای ترمیم حکومت و نه سرنگونی آن

زیوگانوف می نویسد:

"بررسی و پیگیری تجارب استالین پیش از همه به معنی درک دوران حاضر، نیروهای موثر اجتماعی-سیاسی آن و ماهیت حاکمیت می باشد.

ما، کمونیستهای روسیه امروزی هم، بطور واضح به مردم می گوئیم که، نهادها و ارگانهای حاکمیت بورژوا-دموکراسی شکل گرفته در طول دهه اخیر، فقط یک صحنه آرائی است برای پوشاندن رژیم خشن و خودکامه برقرار شده در کشور، یعنی، دقیقا به همین ترتیب عمل می کنیم. روسیه در تقسیم جهانی قدرت منبع تامین مواد خام، تامین کننده شکوفائی آن بخش کوچکی از مردم روی زمین است که در کشور های "میلیاردر طلایی" به رهبری آمریکا و متحدان ناتوی آن متمرکز شده اند.

ما فکر می کنیم ماهیت امروزی روسیه مثل همه حاکمیتهای بورژوازی که استالین تعریف می کند روشن است: "... ترکیب دولت تعیین می شود و کنسرنهای عظیم مالی بر کار آنها نظارت می کنند. در هیچ یک از "حاکمیتهای" سرمایه داری، حتی یک دولت برخلاف اراده سرکردگان کنسرنهای بزرگ مالی نمی تواند تشکیل شود: همچنان که گفته شد، فقط یک فشار اقتصادی برای پراندن وزرا از مقام خود کافی است. و این نشانه اعمال کنترل بانکها بر دولتها، علیرغم کنترل ظاهری پارلمانهاست". آیا این عملا تصویر واقعی همه هیئت وزیران دوره های یلتسین و پوتین نبوده است؟

ما می توانیم مجلس "دوما"ی فعلی روسیه را که جفت ارگانیک کابینه کاسیانوف و فرادکوف می باشد با چنین کابینه وزیرانی در یک ردیف قرار دهیم. در این صورت ما باید این نوشته استالین موافق باشیم: "دوما، پارلمان نیم بندی است. این پارلمان... در حرف حق تصمیم گیری دارد ولی عملا از حق رای مشورتی برخوردار است...". و حاکمیت روسیه در طول تمام دوره پس از شوروی سعی کرده است چنین پارلمانی را سرهم بندی کند. بدرستی کمونیستها هم در مقابل چنین پارلمانناریسمی در روسیه ایستادگی می کنند." در نقل قول بالا با سخنان استالین که صحتش را هر روز لمس می کنیم نمی توان مخالفت کرد ولی با نتیجه گیری زیوگانوف از این نقل قول می توان مخالفت کرد. بنظر وی "روسیه در تقسیم جهانی قدرت منبع تامین مواد خام، تامین کننده شکوفائی آن بخش کوچکی از مردم... ادامه در صفحه ۸

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

امنیت ایران یا امنیت ...

اتحادیه اروپا به زیر سوال رفته است. تلاش برای ایجاد محدودیتهای ملی گمرکی نقض آشکار پیمانهای سازمان تجارت جهانی است و در مغایرت کامل با تبلیغات مبتنی بر جهانی شدن سرمایه که هدفش چابیدن سایر کشورها بود قرار دارد. ممالک امپریالیستی هر کس در فکر آن است که گلیم خود را از آب بیرون بکشد و به بانکها و صنایع ملی خود یاری رساند. امروز معلوم شده در حالیکه امپریالیستهای آمریکائی شرکتهای آلمانی را از ایران بیرون می کردند خودشان جای پای خویش را در ایران تقویت می کرده اند و آلمانها سرشان کلاه رفته است. حال آقای سرکوزی که تا دیروز بی شرمانه ایران را با جنگ اتمی تهدید می کرد و می خواست ایران را از صفحه جغرافیا حذف کند و شگفت آور آنکه مورد اعتراض جهانی قرار نمی گرفت، در پی کسب بازارهای ایران است. رقابت سختی میان امپریالیستها برای نفوذ در ایران در گرفته است. چینبها و روسها که از مدتها قبل سهم خودشان را طلبیده بودند شاهد این تحولات اند. زیرا همه آنها به تغییر سیاست کلی امپریالیستها در مورد ایران واقفند. حتی جرج بوش هم در آخرین ماههای دوره ریاست جمهوری ننگینش و در لباس جنایتکار جنگی لحن تهدید آمیزی را علیه ایران بکار گرفت که چنانچه ایران به بمب اتمی دست یابد جنگ سوم شروع می شود و آمریکا به ایران حمله می کند. این لحن تند همانگونه که ما در گذشته اشاره کردیم نشانه عقب نشینی آمریکا و نه قدرت آنها بود. زیرا موضوع بحث در آن دوران مسئله اجرای قرار داد منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی بود. روشن است که صحبت بر سر ساختن بمب اتمی موهومی نیست بر سر حق قانونی مشخص ایران برای غنی سازی اورانیوم است. جرج بوش در حالیکه در تنور جنگ و گزینه نظامی می دمید و در پشت پرده اسرائیل را از حمله به ایران برحذر می داشت، از آن جهت عامدانه به اتهام ساختن بمب اتمی موهومی توسط ایران که صرفا دروغ تبلیغاتی امپریالیستها بود تکیه می کرد و خود را گردن کلفت نشان می داد تا اصل حق غنی سازی اورانیوم را برای ایران چنانچه به "قصد ساختن" بمب اتمی نباشد، برسمیت بشناسد. اسرائیلیها که در روزهای نخست توجه ای به این امر نداشتند، به مانورهای نظامی دست زدند و عریبه کشیدند که باید ایران را مهار کرد و... و پس از چند ماهی از این تغییر لحن جرج بوش تعجب کرده و نوشتند که هدف از این گفتار مجاز شمردن برنامه غنی سازی اورانیوم در ایران است. اوباما در واقع عامل اجرای سیاستی است که مدتهاست در مورد آن تصمیم گرفته شده است. وی از حمله نظامی و سیاست تحریک آمیز اسرائیل به عنوان

"ماجرای" نام می برد. هم اکنون با انتخاب نتانیاهو در انتخابات اسرائیل و روی کار آمدن جناح فاشیست تر فشار آمریکا بر اسرائیل افزونتر شده که خودسرانه به ایران تجاوز نکند و فاجعه جرج بوش را تکرار ننماید. اینک بنظر می رسد که اساس غنی سازی اورانیوم به عنوان حق مسلم و قانونی ایران دیگر توسط هیچکس قابل انکار نیست. قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل که قطعنامه های غیر قانونی اند باید پس گرفته شوند. نفس تصویب این قطعنامه های تحمیلی و شرم آور از این ببعد موجب ابطال همه تصمیمات قانونی سازمان ملل متحد می شود و آنها را بر اساس قلدری امپریالیستها بی اعتبار می کند. یک قلدر محله می تواند با اعمال نفوذ در شورای امنیت و چاقو کشی و عریبه کشی همه تصمیمات معتبر مجمع عمومی را بی محتوی کند. شورای امنیت سازمان ملل به پاس حضور گردن کش چاقو کشی، بنام آمریکا به **شورای نگهبان** جامعه جهانی تبدیل شده است.

جرج بوش با مغز محدود تکزاسی و لحن چاله میدونی خویش فکر می کرد ایران نیز لیبی است. فکر می کرد علی آباد هم شهریه، فکر می کرد می تواند به مردم ایران توهین کند و آنها را در قیاس به نفس "تروریست" جا بزند. در مورد تاریخ ایران فیلمهای جعلی بسازد و افکار عمومی را برای یک تجاوز بیرحمانه به ایران آماده گرداند. وی گول غزعبلات کیهان لندن و دارودسته سلطنت طلبان را خورده بود. وی در پی هولوکاست دیگری بود و تا می توانست به تاسی از مشاورینش نظیر ایدئولوگهای سلطنت طلب و کیهان لندن به دروغ و تحریک و افسانه سرانی، متوسل می شد تا ایرانیان را خوار و بی اعتبار کند. دشمنی وی با مذهب اسلام و پیشنهاد جنگ صلیبی و دامن زدن به آن ننگ تاریخ بشریت است که ارزانی امپریالیستها و نوکران ایرانیشان باد. لیبی کشوری از نظر توان مالی، نظامی، سیاسی، اقتصادی، کیفی، تاریخی، سطح و توان فن آوری، فرهنگی، جمعیت، درجه شعور سیاسی، نفوذ راهبردی در منطقه و... در قیاس با ایران بسیار ضعیف است و موثر بودن فشار بر آن کشور را نمی شد بطور مکانیکی به ایران، به ایرانی که مردمش دهه ها سال برای رهائی ملی مبارزه کرده، انقلابات فراوانی را پشت سر گذاشته، رژیم منفور پهلوی ژاندارم منطقه و دست دراز شده امپریالیسم جنایتکار آمریکا را سرنگون کرده و دست امپریالیستها را از ایران کوتاه نموده و جنگ ۸ ساله و محاصره اقتصادی سی ساله را پشت سر گذارده و به دشمنی صهیونیستها و امپریالیستها با مردم ایران و توسعه طلبی آنها واقفند، منتقل کرد. کشور ایران از همان بدو تدوین پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای در رژیم گذشته به

زیر این قرار داد امضاء گذارد و تا به امروز نیز به آن وفادار است. هیچ سندی وجود ندارد که عکس آنرا ثابت کند. ولی تا دلتان بخواهد کوهی از اتهام و افتراء و گمانه زنی بی پایه وجود دارد. بر اساس این حق، مردم کشور ما حق دارند و این حق مسلم آنهاست که بتوانند برای تامین آتیه نسلهای آینده ایران اورانیوم را غنی کرده و در نیروگاههای اتمی از آن استفاده نموده و در آینده از استفاده از انرژیهای فسیلی بی نیاز شوند. این اقدام گام موثری در جهت استقلال سیاسی و اقتصادی ایران است. امپریالیستها و صهیونیستها می خواهند تولید میله های سوخت را خودشان در دست بگیرند و مانع شوند که ممالک دیگر به این فن آوری دست یابند تا بتوانند آنها را در آینده به زیر رقبت خود در آورند. پافشاری به اجرای این حق مسلم مردم ایران که به آینده ایران، صرفنظر از اینکه چه رژیمی بر سر کار باشد مربوط است، اقدام درست و ماهیتا در حد "ملی شدن صنعت نفت ایران" است. بگذریم از اینکه رژیم حاکم آن دستاورد بزرگ مردم ایران را با خصوصی سازی نفت به کام شیوخ ایرانی ریخته و این ثروت ملی را به ثروت خصوصی بدل کرده که می شود آن را در بازار خرید و فروش به صورت "دموکراتیک" به "توتال" فرانسه و یا "اگزون" آمریکا فروخت. رژیم ایران در پی اجرای قرارداد "داری" از در عقب است.

نمایندگان امپریالیستها حتی به طور ضمنی اشاره می کنند که ایران قصد ندارد بمب اتمی بسازد ولی می خواهد تا مرز ساختن این بمب پیش برود و به فن آوری آن دست یابد. امپریالیستها می دانند که بمباران مراکز صنعتی ایران به معنی خروج ایران از پیمان منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی است و آنوقت دیگر نمی شود برای مهار ایران به قطعنامه های غیر قانونی و تحمیلی شورای امنیت متوسل شد.

پافشاری بر این حق فقط مربوط به ایران نیست. این حق همه ملل جهان است که امپریالیستها و صهیونیستها دست در دست هم از آنها دریغ می کنند. این بود و هست که همه مردم جهان خواست ملت ایران را عادلانه دانسته و از آن دفاع می کنند. این بود و هست که اکثریت کشورهای جهان بجز مثنی صهیونیست و امپریالیست این حق ایران را برسمیت می شناسند زیرا آنرا حقوق خویش نیز به حساب می آورند. علیرغم این در میان ایرانیان مثنی خودفروخته و جاسوس نظیر سلطنت طلبان، مجاهدین ضد خلق، دارودسته های پیرو نظریه منصور حکمت در تمام سایه روشنیهایشان، مالیخولیائیهای مائونیست و ... مخالف حقوق مسلم مردم ایران هستند. آنها از منافع صهیونیستها و امپریالیستها به جای منافع مردم ایران ... ادامه در صفحه ۳

کشتار مردم غزه، جنایت علیه بشریت است

امنیت ایران یا امنیت ...

دفاع کرده و در نشریات بی محتوی خود دروغهای دشمنان بشریت را به صورت تهوع آوری تکرار می کنند. ننگ بر آنها. مشتی نادان سیاسی که خودشان عقلی ندارند تا با آن بیاندیشند، جسارت ندارند تا استقلال سیاسی خویش را نشان دهند فکر می کنند دفاع از حق مسلم مردم ایران در تمام زمینه ها همدستی با جمهوری اسلامی است. این عده عجزه های سیاسی تنها با این استدلال بزدلانه عقیم بودن سیاسی خویش را نشان می دهند. آنها چون خودشان اراده، جسارت و قدرت تحلیل مستقل ندارند، استدلالات خویش را بر اساس ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهند. هر چه آنها گفتند عکسش را می کنند و به خودشان مدال انقلابی می دهند. این چنین رهبرانی فقط می توانند مردم را به گورستان رهبری کنند. ما مخالف تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران هستیم، ما مخالف محاصره اقتصادی ایران هستیم، ما موافق پیشرفت فن آوری در ایران هستیم، ما هوادار حفظ تمامیت ارضی ایران هستیم آیا اگر رژیم جمهوری اسلامی از این اصول دفاع کند ما به عامل رژیم جمهوری اسلامی بدل می شویم؟ یک مغز تا چه حد باید علیل باشد که فکر کند با انگ زدن و ایجاد ارباب کار مبارزه انقلابی را به پیش می برد. باید این مجانین را در میدانهای شهر به تماشا گذاشت که هنری جز پوچگویی، پرت و پلا گوئی، همدستی با عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی و سرانجام خانه نشینی ندارند. اندیشمندان آمریکائی در اثر شکست سیاستشان در مورد ایران متوجه شده اند که اکنون بسیاری از ممالک منطقه از جمله مصر، ترکیه، امارات و... با تکیه بر همین حق مسلمشان در پی ساختمان نیروگاههای هسته ای بر آمده اند. در خود ممالک امپریالیستی ما با موج نویی از نظریه مبتنی بر تامین برق "پاکیزه" از نیروگاههای هسته ای (هسته ای برای امپریالیستها و اتمی برای ایران-توفان) روبرو هستیم این است که به وسوسه افتاده اند تا با همدستی یکدیگر و تغییر قوانین جهانی مانع شوند که ممالک "دنیای سوم" و یا "غیر متعهد" به این فناوری دست یابند. هنری کیسینجر قاتل مردم شیلی می گوید: "اما چند سالی است که پس از پایان جنگ سرد وسوسه داشتن سلاح اتمی به سر دولتهای نوحاسته ای افتاده است که وضعیت راهبردی دنیای معاصر را به خطر انداخته، توسعه تولید سلاحهای هسته ای خطر و امکان برخورد هسته ای را افزایش می دهد. فکر استفاده نا معقول (تو گوئی استفاده معقول آن در هیروشیما و ناکازاکی جنایتکارانه نیست-توفان) از این وسیله کشنده می تواند در سر هر کس که صاحب آن است پیدا شود" (البته به جز امپریالیست آمریکا که نه از بمب اتمی استفاده کرده و نه از گلوله

های رادیو آکتیو در یوگسلاوی، عراق و افغانستان با هدف تقاله زدائی اتمی-توفان). سپس این نمایندگان امپریالیستها از ترس برحق مردم از این کشتار و انتظارشان از منابع مسئول که از گسترش این سلاحها ممانعت کنند سخن می رانند و چنین جلوه می دهند که این دولتهای نوحاسته عفریته های زمانه اند و موجب ترس مردم شده و آمریکائیها همان مقام مسئولی هستند که باید مسئولانه جان مردم را نجات دهند. این سناریوی جدید آنهاست. بر اساس این سناریو آنها مدعی می شوند که باید جهانی بدون سلاحهای هسته ای ایجاد کرد و در این رابطه ایران و کره شمالی را بعنوان گامهای نخست مهار نمود. امپریالیست آمریکا در پی آن است که پیمانهای جهانی را بر اساس منافع راهبردی خویش تغییر دهد و انحصار بمب اتمی و غنی سازی اورانیوم را در دست خود بگیرد. در سیاست جدید تبلیغاتی آنها امر مجاز غنی سازی مترادف با امر غیر مجاز ساختن بمب اتمی و سلاح های امحاء جمعی قرار داده می شود. و به مصداق از لب در تا لب بام مال من، از لب بام تا ثریا مال تو به بهانه تغییر پیمانهای جهانی و خلع سلاح هسته ای از غنی سازی اورانیوم در ممالک "نوحاسته" جلو می گیرند و امر خلع سلاح عمومی هسته ای را هم بدفع الوقت می گذرانند تا وضعیت سیاسی به نفعشان تغییر کند. این بازی جدید امپریالیستها است. اینکه دارندگان سلاحهای اتمی موظف بوده اند سلاحهای خود را تقلیل دهند در همان پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای قید شده است. هیچکدام از ممالک امپریالیستی این بند قرار داد را اجراء نکرده اند. برعکس آنها به هندوستان خاطی و پاکستان بنیادگرا همه گونه مساعدت می رسانند. از بمب اتمی اسرائیل اساسا سخنی در میان نیست. باین جهت باید به این اندیشمندان گفت که به خاطر سوء پیشینه ای که در نقض حقوق بشر و نقض پیمانهای جهانی و توسل به کشتار جمعی دارند باید راست آزمائی شوند و از خودشان شروع کنند. این بمب اتمی موهومی ایران نیست که صلح جهانی را به خطر انداخته است بمب اتمی صهیونیستهای متجاوز اسرائیلی است که باید منهدم شود. امپریالیستهای آمریکا و روس و متحدانشان نخست باید به عنوان سرمشقهی خوب از خودشان شروع کنند آنوقت است که هیچ دولت نوحاسته ای به وسوسه ساختن بمب اتمی با مخارج گزاف تولید و نگهداری نمی افتد. سیاست امپریالیستها سیاست وقت کشی و کش دادن مسایل است. آنها مسلما در عین برسمیت شناختن حق غنی سازی اورانیوم بر اساس پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای برای ایران آنرا بر متن سیاست راهبردی جدید که سیاست سرداندن است می گذارند. هر تعلیقی در امر غنی سازی اورانیوم در خدمت سیاست راهبردی امپریالیستها برای

بدون ... ادامه در صفحه ۴

رهبران آمریکا و اسرائیل باید بعنوان جنایتکاران ضد بشر در یک دادگاه جهانی محاکمه شوند

این مبارزه مردمی "جبهه سومی"، از همان "جبهه های موهومی سوم" که می خواستند در ایران علم کنند ندارد. مبارزه میان دو طرف است. آنها که دو طرف را به لطایف الحیل محکوم می کنند از خود قاتلان پست ترند.

حق تعیین سرنوشت ملل بدست خود و نه بدست امپریالیستها

ما حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت می شناسیم و از این حق که یک حق دموکراتیک می باشد و در قرن بیستم و بیست و یکم حقی است که باید بخشی جدائی ناپذیر از مبارزه عمومی ملتها بر ضد تسلط امپریالیستها بر جهان باشد، حمایت می کنیم. تحقق این حق باید در متن مبارزه انقلابی خلقها برای رهائی بشریت مترقی باشد. بهمین جهت شکست صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه و در فلسطین که موضوع بحث ماست، یک شکست راهبردی و کمر شکنانه است، زیرا دست امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا را از کنترل منابع نفتی کوتاه کرده و توفیق وی را که بعد از جنگ جهانی دوم بدست آورده، بشدت متزلزل می کند و این امر به نفع آزادی بشریت است. ما مخالف آن هستیم که ملتها دارای قیم باشند و تحت قیمومیت امپریالیستها زندگی کنند، ما مخالف آن هستیم که امپریالیستها حقوق ملتها را تعیین کنند و رژیمهای دست نشانده مورد علاقه خویش را بر سر کار آورند. حق ملتها باید بدست خود این ملتها صورت بگیرد.

اگر این اصل درست است باید این اختیار را به ملتها داد که خودشان در مورد نوع حکومت آینده شان تصمیم بگیرند. ممکن است ما با این یا آن تصمیم موافق نباشیم، ممکن است ما تصمیم جور دیگر را بیشتر به صلاح آن خلق بدانیم، ممکن است ما موافق مشروط باشیم ولی چنانچه هر کدام از این شرایط موجود و معتبر باشد نمی تواند توجیهی برای کسی گردد تا اساس به رسمیت شناختن چنین حقی را به زیر سؤال برده و هوادار صهیونیستها و امپریالیستها بشود. این استعمار برده داری محض است.

در فلسطین رهبری مبارزه مردم فلسطین در دست یک جنبش اسلامی بنام حماس است. در لبنان رهبری جنبش میلیونی مردم در دست حزب الله لبنان است. دلایل تاریخی این امر را ما بارها گفته و در این نوشتار از پرداختن به آن خودداری می کنیم. اینکه این جنبش مطلوب ما نیست و ما ترجیح می دادیم کمونیستهای مارکسیست لنینیست یعنی همان کمونیستهایی که در تمام زمینه ها نظریات حزب کار ایران (توفان) را دارند رهبری را در دست داشته باشند و یا بگیرند مهم نیست. چون معلوم نیست چند ده سال دیگر چنین تلاشی به نتیجه می رسد یا نمی رسد. پس آیا ما باید نظاره گر ... ادامه در صفحه ۵

امنیت ایران یا امنیت ...

کوچکترین اعتراض به ایران تحویل دهد. بی جهت نیست که مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران از آمریکا برای حفظ ثروتش به اروپا فرار کرده است. امنیت ایران یعنی دست کشیدن از تحریک ناسیونال شونیستها ایرانی که در همدستی با امپریالیستها و صهیونیستها در فکر تجزیه ایران هستند. امنیت ایران در مبارزه با فساد و تباهی و مافیای حاکم است، امنیت ایران در ایجاد وحدتی دموکراتیک، در گستره ایران، برسمیت شناختن حقوق همه شهروندان و امنیت قضائی و ممانعت از خودسری و اعمال دیکتاتوری فردی و مطلقه است. امنیت ایران در جدائی دین از دولت است که مبنای حیاتی بقاء ممالک است، امنیت یک کشور بر اساس دموکراسی را مردم یک کشور فداکارانه و با از خودگذشتگی برای حفظ آنچه دارند و نه آنچه که ندارند، ایجاد می کنند. رژیم که فقط امنیت آخوندها و یا رژیم جمهوری اسلامی را خواهد و نه امنیت ایران را پیش در مذاکره می لرزد و برای حفظ خودش به هر خیانتی تن در می دهد. رژیم که در پشت درهای بسته و بدور از چشم مردم با امپریالیستها سازش کند و مردم را در جریان نگذارد گور خویش را با دست خود می کند زیرا امپریالیستها یا زبان زور را می فهمند و یا از احساس قدرت مردم متحد بر پس گردن خویش واهمه دارند. امپریالیستها که تجارب استعماری فراوان دارند از ضعف طرف مذاکره با خبرند و می دانند که آنها از مردمشان بیشتر از امپریالیستها می ترسند. رژیم که برای بقاء خود بجای تکیه بر مردم خواهد به وعده امپریالیستها دلخوش کند و امان نامه دریافت کند رفتی تر از آن لحظه ای است که خودش فکر می کند.

ریاکاران و سیاست ...

آنگونه که دروغگوها و از جمله پیروان منصور حکمت می گویند نیست، یک کشور کاملاً فاشیستی است. اسرائیلیها مستمرا در سرزمینهای فلسطین پیش می روند و آبادی نشینهای یهودی (توجه کنید یهودی و نه اسرائیلی-توفان) ایجاد می کنند تا دنیا را در مقابل عمل انجام شده بگذارند. آنها هرگز خواهان صلح نیستند. آنها حاضر نبودند با یاسر عرفات مذاکره کنند و وی را "تروریست" خطاب می کردند. آنها حاضر نیستند حتی به پشت مرزهای سال ۱۹۶۷ بازگردند، بیت المقدس را ترک کنند و از سیاست جاسوسی و خرابکارانه در منطقه دست بردارند. آنها از فلسطین زندان بزرگی ساخته اند که مرکب از بانئوسناهاست. آنها می خواهند با تونل زنی از زیر زمین این

رهبران آمریکا و اسرائیل باید بعنوان جنایتکاران ضد بشر در یک دادگاه جهانی محاکمه شوند

ریاکاران و سیاست ...

اشغال فلسطین باشیم و از حمایت این مردم که برای حق تعیین سرنوشت و اخراج دشمنان بشریت از کشورشان مبارزه می کنند سر باز زنیم به این بهانه مسخره که رهبری این جنبشها مطابق میل ما نیستند. آقایان شما بهتر میزید بستان بزَن مگر کسی جلو مبارزه را گرفته است. حال چند سال باید این آقایان انتظار بکشند تا زمینه مطلوب حمایت از این جنبش ها فراهم شود؟ حال آمدیم اسلامی ها در راس این جنبش نبودند و لیبرالهای ضد کمونیست در راس جنبش قرار گرفتند. آیا باز ما باید چرتکه بندازیم و تسبیح بگردانیم که چه زمانی وقت حمایت ما از جنبش فرا می رسد؟ فقط مالخولیاتیها می توانند خود را از دنیای واقعیت به زندانهای انزوی خویش بکشاند و این چنین بیاندیشند. مبارزه توده مردم مبارزه چریکی جدا از مردم نیست. رهبری مبارزه را کسانی می گیرند که خواستههای درست طرح کرده و با سازماندهی منظم و دوراندیشانه در اقتدار مختلف مردم رخنه نموده و اعتماد آنها را بدست آورند. وقتی سازمان الفتح با رشوه خواری، رویگرداندن از آمال مردم فلسطین برای رهائی ملی دست بر می دارد و به زیر قرارداد ننگین اسلو امضاء می گذارد، روشن است که مردم بدنیال سازمانهایی می روند که مخالف این نظریات باشند. در این عرصه فقط سازمان حماس فعال نبود، جبهه خلق برای آزادی فلسطین نیز که سازمانی "لائیک" و چپ است فعال بود، ولی نتوانست رهبری مبارزه مردم را به کف آورد. ولی با سازمان حماس برای رهائی فلسطین به همکاری پرداخت و می پردازد. زیرا برای مردم فلسطین وحدت عمل برای رهائی ملی مطرح است.

این درست است که سازمان حماس یک سازمان اسلامی است ولی از کی تا بحال قرار بر این شده که سازمانهای اسلامی و یا مذهبی برای رهائی ملی مبارزه نکنند؟ از کی و با چه استدلالی باید مبارزه یک ملتی را برای رهائی ملی اگر رهبریش در دست نیروهائی بود که این خواست مردم را اجراء می کنند ولی همنظر ایدئولوژیک ما نیستند تخطئه کنیم و بدتر از آن کشتارشان را مباح اعلام نماییم؟ در این مبارزه عظیمی که درگرفته است تنها دو طرف دارد و کسی نمی تواند جنایتکارانه میان دو صندلی بنشیند و عملاً حامی صهیونیستها گردد. حتی روی کار آوردن یک رژیم مذهبی در فلسطین و یا لبنان که با توجه به ترکیب گوناگون مذاهب در آن بدور از عقل جلوه می کند، نمی تواند حق ملت فلسطین را در تعیین سرنوشت خویش از وی سلب کند. مگر ملت‌های مسلمان، ملت‌هایی که مسلمانان دو آتش هستند و یا به سازمان‌هایی اعتقاد دارند که بنیادگرا و مسلمان دو آتش هستند محق نیستند که برای آزادی ملی خویش مبارزه کنند؟

این تئوریهای ارتجاعی محصول آشپزخانه تبلیغاتی صهیونیستها و امپریالیستها که با تبلیغات ضد اسلامی زمینه کشتار قومی و اسارت ملتها را فراهم می آورد. از فلسطین تا ایران دو هزار کیلومتر بیشتر نیست و این همان شتری است که پیروان منصور حکمتها می خواهند به ایران بیاورند.

تروریست کیست؟

جرج بوش و دستگاه تبلیغاتی‌اش براه افتادند و تعریف خاص خود را از "تروریست" به دنیا زور چپان کردند. برای آنها هر کس بر ضد امپریالیستها و صهیونیستها برزمد تروریست است. رژیم لیبی که تا دیروز رژیمی شرور و تروریستی قلمداد می شد به محض اینکه تسلیم آمریکا شد در زمره رژیمهای خردمند جهان در آمد. برای آنها همه جنبشهای آزادیبخش که برای رهائی کشورشان مسلحانه می رزمند تروریست هستند. مبارزه با تروریسم بتدریج جای مبارزه با نهضت‌های آزادیبخش را گرفت. نهضت فلسطین بیکیاره تروریستی ارزیابی شد. و آنها هم از موقعی که سازمان حماس نقش قطعی در رهبری مردم فلسطین بدست آورد، بلکه از همان زمان یاسر عرفات که سازمان "لائیک" الفتح را بنا نهاده بود. همه جریانهای چپ انقلابی و مارکسیست لنینیستها با تعریف جدید به فهرست تروریستها افزوده شدند و با آنها همانگونه رفتار شد که در تاریخ چرک و خون امپریالیسم آمریکا به مجسمه "گو انتانامو" و "ابو غریب" مشهور شده است. شکنجه "تروریست" مجاز شد، قتل عام "تروریستها" مباح شد، از حقوق بشر تعریف جدیدی به بازار آمد که ابناء بشر را از جنبه حقوق اساسی بدو دسته "خوبها" و "بدها" تبدیل کرد. آنچه را که امپریالیستها در گذشته در مورد کمونیستها تبلیغ می کردند حال جایش را با واژه "تروریست" عوض کرده اند. حال آنکه خودشان بزرگترین تروریست‌های تاریخ بشریت اند.

تا به امروز نیز حقوقدانان بورژوازی قادر نشده اند در مورد "جرم سیاسی"، "زندانی سیاسی"، "تروریست" تعریف بی برو برگردی عرضه کنند. زیرا که این مفاهیم اجتماعی جنبه طبقاتی پیدا می کند و پای منافع ملی و طبقاتی به میدان می آید. این است که آنها "تروریست" را بر اساس منافع و مصالح سیاسی روز خود تعریف می کنند. آنها مدعی می شوند که تروریست کسی است که با توسل به خشونت مردم غیر نظامی را از بین ببرد. برای اثبات این امر به بمب گذاریهای در لندن و مادرید اشاره می کنند. حتی مطابق این تعریف جرج بوش و ایهود اولمرت و آریل شارون و تمام دارو دسته های صهیونیستها بزرگترین تروریست‌های تاریخند زیرا به کشتار قومی دست می زنند و مردم عادی را هزار هزار با بمب فسفوری، ناپالم و گلوله های رقیق شده اورانیوم می کشند. تمام قوانین

مبارزه با "تروریسم" در ممالک امپریالیست آمریکا و اروپا و متحدانشان فاقد مبنای درست حقوقی است. این قوانین تنها برای سرکوب مبارزات اعتراضی مردم تدوین شده است. تروریست‌های "نزاع دو قطب"، در واقع وحشیگری امپریالیست آمریکا را مبارزه با تروریسم اسلامی جا می زنند!؟ صدور فتوای قتل عام تروریستها در عمل بازگشائی دست جنایتکاران امپریالیست در آدمکشی است. چراغ سبزی است که کشتار مسلمانان را حتی بدست "شرکتهای سهامی سرمایه داری، آنها هم بخش خصوصی، آنها با قیمت‌های گزاف بخرج غارت کشور های ما" توجیه می کند و سازمان می دهد. مسلمان کشی در زیر نقاب مبارزه با "تروریسم" صورت می گیرد و آنها توسط بزرگترین تروریست‌های تاریخ. این همان روش‌های سیاست "بوشیسم" است. بوشیسم یعنی جنایت، یعنی بزیر پا گذاردن، حقوق انسانها، یعنی بسط بربریت، بوشیسم نظیر فاشیسم و نازیسم ماهیتاً حمایت از امپریالیسم و مجموعه ای از شیوه ها، تبلیغات، اقدامات ضد انسانی برای کشتار جمعی و سرکوب بشریت است. "بوشیسم" همان تروریسم با چاشنی غلیظی از پرروئی، وقاحت، دروغگوئی و تروریسم است.

تبلیغات امپریالیستها و صهیونیستها که با سیاست جا انداختن از طریق تکرار است، این می باشد که سازمان‌های قدرتمندی که مورد احترام مردمشان هستند نظیر جبهه میهنپرستان عراق، حزب الله لبنان و سازمان حماس در فلسطین را دارو دسته های تروریستی معرفی کنند. آنها که در دام تبلیغات امپریالیستها می افتند بوئی از مبارزه طبقاتی و شناخت طبقاتی نبرده اند. آنها نه امپریالیسم را می شناسند و نه صهیونیسم را در بهترین حالت لیبرال‌های بی بو و خاصیتی هستند که می توان آنها را لای پوست پیاز برای انقلابات مخملی در ایران خواباند. کسی که برای آزادی میهنش مبارزه می کند هرگز تروریست نیست. نوع ابزار و سلاحی که برای مقاومت بکار می برد ماهیت حرکت آزادیبخش وی را زیر سؤال نمی برد.

دو جهان بینی، مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک

عده ای هستند که تفاوتی میان وجود دو جهان بینی متفاوت، دو ایدئولوژی متفاوت و سیاست‌های مشترک طبقات اجتماعی نمی گذارند. جهان بینی، چگونه دیدن جهان است، نوع نگرش و توضیح جهان است. می تواند ماتریالیستی و یا ایده آلیستی باشد. توضیح جهان از نظر مذهبی و افسانه های آفرینش یک درک ایده آلیستی از جهان است. جهان بینی در واقع به این مسئله اساسی فلسفه پاسخ می دهد که ماده بر شعور تقدم داشته و یا شعور بر ماده. ایدئولوژی که متعلق به روبناست یک سامان از اندیشه ها سیاسی، حقوقی، فرهنگی، ... ادامه در صفحه ۶

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

ریاکاران و سیاست ...

مذهبی، فلسفی، اخلاقی است که در خدمت طبقات اجتماعی است. ایدئولوژی در خدمت طبقات است و در پی آن می باشد که توجیهات لازم را برای اثبات حقانیت نظریات طبقات و سلطه سیاسی-اقتصادی آنها پیدا کند و برای اثبات آنها مبارزه نماید.

مبارزه طبقاتی همیشه در سه عرصه، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک صورت می گیرد. مبارزه سیاسی جنبه تعیین کننده در این سه عرصه را دارد. چون سخن بر سر کسب قدرت سیاسی و برانداختن قدرت حاکم است. این است که این مبارزه باید همیشه در مرکز توجه قرار گیرد.

در مبارزه اجتماعی حتی در عرصه اقتصادی وقتی شما برای افزایش حقوق کارگران و یا پرداخت حقوق معوقه آنها مبارزه می کنید نمی پرسید که چه کسی چه اعتقادات مذهبی دارد؟ دارای کدام ایدئولوژی و جهان بینی است. برای افزایش حقوق کارگران، پذیرش اصل تقدم ماده بر شعور اهمیتی ندارد. خود نفس مبارزه اقتصادی که برای بهبود شرایط مادی زندگی زحمتکشان است بهترین مکتب آموزش برای ایده آلیستهاست. چنین سنوالی، ایجاد چنین شبهه ای، ایجاد تفرقه در مبارزه مشترک اقتصادی همه کسانی است که در این مرحله از مبارزه، اهداف مشترک و منافع مشترک اقتصادی دارند. مهم نیست کسی یهودی، سنی، شیعه، مسیحی و یا زردشتی باشد. همه آنها کارگرد و باید زندگی خویش را تامین نمایند و افزایش حقوق و یا دریافت حقوق معوقه حق مشترک آنهاست. نمی توان گفت حقوق مسلمان بنیادگرا و یا کارگر حزب اللهی نباید افزایش یابد، حقوق یهودیها نباید افزایش یابد. این سرآغاز عدم افزایش حقوق همه کارگران است. همین امر در عرصه سیاسی نیز صادق است.

کمونیستها بر این نظرند که سوسیالیسم علمی ایدئولوژی پرولتری و تنها ایدئولوژی انقلابی است. سایر ایدئولوژی ها که برای تیره بهره کشی انسان از انسان اختراع شده اند ارتجاعی اند. مارکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست می گویند: «بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعا انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است».(مانیفست حزب کمونیست چاپ فارسی ص ۵۱)

از نظر مارکسیسم همه طبقات بجز پرولتاریا در عصر سرمایه داری ارتجاعی و هوادار سکون بوده و همواره نظری به عقب دارند. تنها طبقه کارگر و ایدئولوژی پرولتاریاست که مترقی و نظر به جلو داشته و مانع تحولات ضروری اجتماعی و علمی نمی گردد. آیا از این حکم درست در «بیانیه حزب کمونیست»

می توان نتیجه گرفت که همه سازمانها، گروهها، افراد ارتجاعی اند و عملا کمونیستها فاقد هرگونه متحدی بوده و در عرصه سیاست باید بیعملی را پیشه کنند. هرگز! کمونیستها مثلا در مورد مذهب می گویند که مبارزه ضد مذهبی را باید تابع مبارزه طبقاتی کرد. با مذهب باید طوری برخورد کرد که برای مردم قابل درک بوده و به آنها یاری کند تا خود را از زیر تنه این بختک عظیم الجثه تحمق بیرون بکشند.

در بیانیه حزب کمونیست می آید: «آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسانها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر می یابد؟ تاریخ ایده ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را میرهن می سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می پذیرد؟»(بیانیه حزب کمونیست ص ۶۵ چاپ فارسی). حال کسانی پیدا شده اند که می خواهند ذهنیگرانه از روی همه موانع تاریخی با یک دستور ببرند.

مبارزه طبقاتی آن ابزار موثری است که در نجات پرولتاریا نقش مهمی ایفاء می کند و دست مذهبیون را که زندگی بهتر را به بهشت حواله می دهند باز می کند. هیچ کارگر مذهبی حاضر نیست برای دریافت حقوق معوقه اش حواله صاحب کار را برای مراجعه به بهشت طلب کند و به آن قانع شود. مذهب ماهیتا ارتجاعی است ولی یک فرد مذهبی یا تشکل مذهبی می تواند نقش مترقی و انقلابی بازی کند. زیرا نقش مترقی و انقلابی را از روی ماهیت ایدئولوژی و نوع جهان بینی تعیین نمی کنند. از روی وظایف و اهداف سیاسی که در مقابل ما قرار دارند و حل آنها برای پیشرفت های آتی مبارزاتی دارای اهمیت بوده و ضروری است تعیین می کنند. زیرا این جنبشهای مردمی بطور عینی از مصالح آتی خود مدافعه می نمایند. مثلا در انقلاب چین بورژوازی ملی که برای اخراج تجاوزکاران ژاپنی می جنگید نقش مترقی و انقلابی ایفاء می کرد. در الجزایر نیز جنبش مردم مذهبی بود ولی ماهیتا ضد استعماری و برای رهائی ملی بود. این جنبش نفوذ امپریالیست فرانسه را در شمال افریقا درهم شکست و ضربه قطعی به استعمار کهن وارد کرد. این جنبش یک جنبش انقلابی بود زیرا نقش سیاسی اش در حل مسایل پیش پای جنبش که در جهت پیشرفت تاریخ بود مترقی بود. تحول جنبشی که بدنبال استقرار اسلام است به جنبشی که می خواهد وطنش را از چنگ صهیونیستها و امپریالیستها خلاص کند مترقی و قابل تائید است. صرف استقرار حکومت مذهبی می تواند حتی صهیونیسم و امپریالیسم را به عنوان متحد خود داشته باشد ولی مبارزه برای آزادی ملی درگیری مستقیم با صهیونیسم و

امپریالیسم است و از این جهت این جنبشها از نقطه نظر منافع آتی در کنار پرولتاریا که برای رهائی میهنش می رزمند قرار می گیرند. پس وقتی در بیانیه جنبه خلق برای آزادی فلسطین که یک سازمان غیر مذهبی و رهبران مسیحی بوده اند(جرج حبش-توفان) می خوانیم:

«ما یک ملتیم، یک خلیفیم، دارای یک آرمانیم، تمام طرحهای دشمن برای دفن کردن وحدتمان با شکست روبرو خواهد شد»

بیان حقایق روشنی است که ما به آن اشاره کردیم.

فرار کردن از تحلیل شرایط مشخص و متوسل شدن به کلیات حلال هیچ مشکلی نیست و در عمل کار را به ارتجاع محض می کشاند. نمی شود برای قضاوت سیاسی در مورد یک جنبشی به کلیات و استدلالات عمومی در مورد مذهب و ایده ایستی بودن آن و... بسنده کرد. این ندیدن جنگل و چسبیدن به درخت است. با این تفکر حتی در انقلاب ایران نیز باید ما به همدستان رژیم پهلوی بدل می شدیم. کمونیستها همواره در مبارزه بدنبال متحد می گردند و این وابسته به آن است که چه مشکلی را می خواهند از پیش پای خود بردارند. در حل بسیاری از مشکلات طبقات گوناگون ذینفع اند. بهمین جهت لنین از متحد دائمی، موقت، مشروط، مشکوک، متزلزل و... یاد می کند. اگر قرار باشد همه را با محک ایدئولوژی انقلابی بسنجیم تنها بر انزوای خود در مبارزه عملی صحنه گذارده و دست خود را در مبارزه بسته و به تعریف سیاست و انقلاب خنثیده ایم.

حال برگردیم به نوع برخورد پاره ای جریانهای شبه انقلابی و تروتسکیستی ایرانی به مبارزه مردم فلسطین به رهبری سازمان منتخب حماس.

آنها که تنها مبارزاتشان را به مبارزه بر ضد مذهب محدود می کنند، به بیراهه می روند. در این نوع مبارزه، آنها یک سامان فکری آلوده دارند، مبارزه ایکه آنها با مذهب می کنند ملهم از مبارزه طبقاتی نیست، مبارزه ای پا در هواست و موضوع کارشان مردم مذهبی نیستند، فرشتگان آسمانی هستند، مبارزه آنها تعزیر مسلمانان است، مبارزه ضد مذهبی و زورچپان کردن و قبولاندن از بالا به زور چماق و گرز. مبارزه آنها ضد مذهبی هم نیست تنها ضد اسلامی است. آنها می خواهند بشیوه ذهنیگرایانه میلیونها بشر مسلمان را با فشار و محاصره اقتصادی و تهدید به جنگ و سرکوب از امروز به فردا لامذهب کنند. با همین تفکر فاشیستی و ارتجاعی، آنها نمی توانند شاهد آن باشند که یک سازمانی که دارای جهانبینی مذهبی است و از نظر ایدئولوژیک از این نظام فکری خویش حمایت می کند، از نظر ...ادامه در صفحه ۷

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی است

کنندگان در حوزه یاد می کند بنام لوخنز(نچار) که می تواند کتاب او (یعنی کاپیتال را) تدریس کند، یا اینکه لیکنشت را مدت ۱۵ سال شفاهی آموزش داد و او یکی از برجسته ترین رهبران حزب انترناسیونال بود. می بینیم که پایه گذاران سوسیالیسم علمی خود به اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی در میان کارگران پرداختند و پیوسته به رهبران توصیه می کردند که بیش از پیش به آموزش مارکسیسم بپردازند: "وظیفه پیشوایان بویژه عبارت خواهد بود از این که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می کند که با آن چون علم رفتار شود یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روزافزونی در حال ضیاء و روشنی است باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تمام تر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت" (مجموعه آثار بزبان آلمانی جلد ۱ ص ۶۲۶) (تکیه از ما) این تئوریسین های جنبش "چپ" از مارکس و انگلس آنچه را می گیرند که در انطباق با افکار ضد کارگری آنها است و آنچنان تفسیر می کنند که خود می خواهند. آنها به جنبش "خود بخودی" می چسبند چون در مقدمه ای بر "مانیفست" آمده که آزادی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است، این عبارت آنچنان به مذاق آنها خوش می آید که دیگر همه چیز در برابر آن فراموش می شود. آنها از این نوشته مارکس و انگلس نتیجه می گیرند که باید طبقه کارگر را بحال خود رها کرد تا هم حزب خود را تشکیل دهد و هم به سوسیالیسم علمی برسد. آنها نمی بینند و نمی خواهند ببینند که آنچه می گویند نه در شخصیت بزرگان مارکسیسم مصداق پیدا می کند و نه در تاریخ جنبش کمونیستی حتی در زمان مارکس و انگلس هرگز خود را از کارگران جدا ندانستند، آنها نمی بینند که سراسر زندگی این دو مرد بزرگ (یا دو روشنفکر بزرگ) در ایجاد و رهبری احزاب طبقه کارگر نه تنها در آلمان بلکه در سراسر اروپا گذشته است، آنها نمی بینند که مارکس و انگلس خود به اشاعه سوسیالیسم علمی در میان کارگران پرداختند و توصیه کردند که باید با جدیت ایدئولوژی سوسیالیستی را در میان کارگران پراکنده و رهبران حزب را از میان با استعدادترین کارگران و با آموزش ایدئولوژی سوسیالیستی به آنها تدارک دید، آنها این کلام پرمعنی لنین را نمی خواهند بفهمند که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی بوجود نمی آید و تئوری انقلابی از درون جنبش خود بخودی... ادامه در صفحه ۸

هرگز سوسیالیسم علمی آلمان که یگانه سوسیالیسم علمی است و مانند آن هیچگاه پیش از آن نبوده بوجود نمی آمد" (م. آثار. بزبان آلمانی جلد ۱ ص ۶۱۵). آیا طبقه کارگر می توانست به سراسر فلسفه آلمان و بویژه به فلسفه هگل که از بغرنج ترین و غامض ترین سیستم های فلسفی کلاسیک است دست یابد؟ تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تریبونستی کسب کند یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد و ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی کند که برای کارگران لازم است، ولی آموزش سوسیالیسم از تئوریهای فلسفی و تاریخی و اقتصادی نشو نما یافته که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تبعیت نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. بهمین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال-دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود بخودی جنبش کارگری و بمثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده است. (لنین: "چه باید کرد").

کائوتسکی در آنزمان که به مارکسیسم وفادار بود چنین می نوشت: "بسیاری از ناقدین رویزیونیست ما تصور می کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت (تکیه از کائوتسکی است) به لزوم آنرا هم بوجود می آورد... سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست بلکه در کنار یکدیگر بوجود می آیند و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد... حامل علم هم پرولتاریا نیست، روشنفکران بورژوازی (تکیه از کائوتسکی است) اند. سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و نه یک چیز خود بخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد" (نقل از لنین: چه باید کرد؟) چه فکری می توان در سر داشت برای آنکه حقیقتی به این وضوح را انکار کرد؟ آیا جز اینست که در مقابل آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر می ایستند؟

مارکس و انگلس به طبقه کارگر کمک کردند که از صفوف خود شایسته ترین و برجسته ترین رهبران را بیرون دهند رهبرانی که ایدئولوژی سوسیالیستی را درک و هضم کردند. مارکس و انگلس با بردن سوسیالیسم علمی در میان کارگران و تربیت رهبران از محیط کارگری راه را برای رشد و تحکیم سوسیالیسم هموار ساختند. مارکس در نامه ای به کوگلمان با مسرت از یکی از شرکت

ریاکاران و سیاست ...

سیاسی برای آزادی و استقلال ملی، بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم مبارزه کند. همین حضرات انقلابی نما و دوستان پنهان صهیونیستها از جمله ناسیونال شونیستیهای کرد در مورد گذشته سازمان مجاهدین خلق سکوت می کنند. مگر سازمان مجاهدین خلق سازمان کمونیستی بود؟ هرگز! آنها سازمانی مذهبی معتقد به اسلام بودند ولی بر ضد شاه و امپریالیسم مبارزه می کردند و از نظر سیاسی نقش انقلابی ایفاء می نمودند، زیرا موافقی را از پیش پای جنبش بر می داشتند که برای تحولات بعدی جنبش و گام به پیش گذاردن ضروری بود. زنان مجاهد همه دارای حجاب اسلامی اند، با مردان دست نمی دهند، همه فرایض مذهبی را به جای می آورند و... نقش این سازمان در آن زمان انقلابی بود علیرغم اینکه ایدئولوژی و جهان بینی حاکم بر این سازمان ایده آلیستی و بورژوائی و ماهیتاً ارتجاعی بود. تنها نیروی ماهیتاً انقلابی پرولتاریاست و بس و تنها ایدئولوژی انقلابی سوسیالیسم است و بس. آیا از این احکام درست می توان به نتایج نادرست رسید و هر غیر کمونیستی را صرفاً به لحاظ نوع باورها و نه عمل مشخص اجتماعیش ارتجاعی محسوب کرد؟ مبلغین این مکتب نه تنها درک تئوریک و دانش مارکسیستی لنینیستی شان نازل است و بی سواد هستند، از تاکتیک هم چیزی نفهمیده اند. آنها نه استراتژی دارند و نه تاکتیک. فقط زبانهایشان دراز است. آنها مقولات سیاست و ایدئولوژی را جایگزین یکدیگر می کنند. بهمین جهت در مورد توضیح ماهیت سازمان مجاهدین خلق و سازمان پیکار و تحولاتی که در درون آنها صورت گرفت درمانده اند. سازمان نامبرده امروزه هنوز از نظر ایدئولوژیک اسلامی است و با زمان شاه فرقی نکرده است ولی از نظر سیاسی بدست دراز شده امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه بدل شده و جاسوسی "سیا" را از جان دل برای چند صباح عمر بیشتر - هر چند با بد نامی- پذیرفته است. در اینجا سخن بر سر تغییر سیاست است و نه تغییر ایدئولوژی.

تکامل و نه تنوع...

است. مارکسیسم کاخ بلندی است برای بنای آن دانشی وسیع، قدرت تفکری عظیم و خلاق و نبوغی فوق العاده لازم بود. کسانی که با سماجت و اصرار کارگر را بخود طبقه کارگر وا میگذارند آیا تصور می کنند چنین بنای رفیع و جاودانی از درون جنبش "خود روی" طبقه کارگر می توانست سر بزند؟ انگلس برآنست که "بدون فلسفه آلمانی پیش از سوسیالیسم علمی، و بویژه بدون فلسفه هگل

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

تکامل و نه تنوع...

بیرون نمی‌جهد. طبقه کارگر قادر نیست با مبارزه اقتصادی، آگاهی خود را تا سوسیالیسم علمی و درک قوانین تکامل جامعه بالا برد. مبارزه طبقاتی در اشکال سیاسی و تئوریک مستلزم درک قوانین مبارزه طبقاتی و تکامل جامعه است. انگلس قدرت و شکست ناپذیری نهضت کارگری را در مبارزه هم‌آهنگ اقتصادی، سیاسی و تئوریک می‌داند: "از موقعی که نهضت کارگری وجود دارد این اولین بار است که مبارزه بطور منظم در هر سه مسیر متوافق و مرتبط خود جریان دارد: در مسیر تئوریک، در مسیر سیاسی و در مسیر اقتصادی عملی (مقاومت در برابر سرمایه داران) قدرت و شکست ناپذیری نهضت آلمان در همین باصطلاح هجوم متمرکز نهفته است." (م. آ. بزبان آلمانی جلد ۱ ص ۶۱۵). آیا این نهضت آلمان از درون طبقه کارگر بیرون زد؟ آیا جنبش "خود بخودی" به کارگران امکان خواهد داد که مبارزه سیاسی و بویژه مبارزه تئوریک را که نیاز به دانش وسیع و عمیق دارد از پیش ببرند؟ آن بخشی از نیروی "چپ" که می‌خواهد و می‌کوشد از اندیشه های والای مارکس و انگلس جنبش "خود بخودی" را بیرون بکشد و مبارزان راه طبقه کارگر را به انتظار و بی عملی بکشاند بیقین ناکام خواهد ماند همانگونه که همپالکی های آنها در گذشته ناکام ماندند.

اندیشه های مارکس و انگلس و عمل آنها بدون هیچگونه شک و تردید در این جهت سیر می‌کنند که (۱) سوسیالیسم علمی علم است و فقط روشنفکران دانشور می‌توانستند آنها در اختیار طبقه کارگر قرار دهند چنین علمی از درون جنبش "خود بخودی" نمی‌تراود، (۲) که از جنبش اقتصادی طبقه کارگر حزب پرولتری حزبی که به سوسیالیسم علمی مجهز باشد و کارگران را به راه انقلاب و پیروزی در انقلاب سوق دهد زاده نمی‌شود، (۳) که تنها بخش آگاه و مجهز به سلاح تئوریک طبقه کارگر است (و مارکس و انگلس طبیعتاً علیرغم منشاء طبقاتی، خود را از زمره طبقه کارگر می‌شمردند و روشنفکران دیگر را نیز که با آموختن سوسیالیسم علمی بیاری طبقه کارگر شتافته اند یا می‌شتابند از طبقه کارگر جدا نمی‌دانند) که به تشکیل حزب طبقه کارگر می‌پردازند، (۴) بالاخره حزب و روشنفکران پرولتری وظیفه دارند جنبش کارگری را با ایدئولوژی سوسیالیستی پیوند دهند و آنها رهبری کنند. آری این وظیفه حزب است که رهبری مبارزه طبقه کارگر را بر عهده گیرد، وظیفه حزب است که سطح آگاهی کارگران را تا سطح پیشاهنگ طبقه ارتقاء دهد. (به ضمیمه ۲ در پایان همین نوشته مراجعه شود).

و اما بعد، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به

انجام رسالت تاریخی او منتهی نخواهد شد نه تنها به این خاطر که تحقق رسالت تاریخی طبقه کارگر محتاج به شناختن این رسالت تاریخی و پراتیک تحقق آنست و مبارزه اقتصادی به چنین شناختی منجر نمی‌شود، بلکه بورژوازی نیز تمام تلاش خود را بکار می‌برد تا سقوط مرگ خود را تا سرحد ممکن به تعویق اندازد و یکی از شیوه های او دور کردن طبقه کارگر از انقلاب با دادن امتیازات اقتصادی به او است.

برای نمونه می‌آورند که ببینند که چگونه "نخستین حزب کارگری عصر ما" (انگلس) یعنی جنبش چارتیست از درون مبارزه اقتصادی زاده شد. و دائره مبارزه خود را به عرصه سیاسی کشانید. این حزب که در آغاز دهه سوم قرن گذشته پا به عرصه وجود گذاشت و در سال ۱۸۴۲ به اوج اعلاء خود رسید درست در زمانی که سوسیالیسم علمی با انتشار "مانیفست کمونیست" تولد یافت از هم پاشید. طبقه کارگر انگلستان طی نیمه دوم قرن ۱۹ به علت رهبرانی که بورژوازی آنها را خرید یا به آنها "جیره و مواجب" داد بدنبال بورژوازی روان شد. اتفاقاً انگلستان کشوری است که در آن علیرغم پیدایش "نخستین حزب کارگری عصر ما" بورژوازی با حیله گری توانست طبقه کارگر را تحت نفوذ خویش نگاه دارد. اندک نیستند رهبرانی از جنبش چارتیست که به رفرمیسم گرویدند. از اتحادیه های کارگری انگلستان در ۱۹۰۶ "حزب کار" انگلستان بیرون آمد که سرشت آن امروز بر همه کس معلوم است. آنچه مورد نظر جنبش "خود بخودی" است در واقع همین نوع احزاب است. جنبش چارتیست هرگز به سوسیالیسم علمی دست نیافت و هرگز حزب واقعی طبقه کارگر از آن بیرون نیامد. البته این جنبش که کارگران ستون فقرات آنها تشکیل می‌دادند مطالبات اقتصادی را با خواست های سیاسی در آمیخت، اما آن خواست هائی که از حدود نظام بورژوائی فراتر نمی‌رفت. به خواستهای جامعه چارتیست ها در "منشور" آن توجه کنید: (۱) حق انتخابات همگانی (برای مردان از ۲۱ سال به بالا)، (۲) انتخابات پارلمانی سالیانه، (۳) رای مخفی، (۴) تنظیم حوزه های انتخاباتی، (۵) حذف شرط دارائی برای نامزدهای پارلمان، (۶) پرداخت حقوق ماهیانه به اعضای پارلمان. این طرح در ماه مه ۱۸۳۸ به پارلمان داده شد و بدنبال آن سه نامه نیز توسط چارتیستها به مجلس ارسال گردید ولی این طرح در آن موقع در مجلس مورد تصویب قرار نگرفت. طی نیمه دوم قرن ۱۹ بتدریج "منشور چارتیستها در قسمت اعظم خود به تحقق در آمد." در آن زمان بخش اعظم منشور چارتیسم به آنها (بورژواها) تحمیل شد و به صورت قانون کشور در آمد" (انگلس). بدنبال همه اینها نیروی طبقه کارگر در انتخابات

چندین برابر شد بقسمی که در ۱۵۰ تا ۲۰۰ حوزه انتخاباتی اکثریت انتخاب کنندگان را کارگران تشکیل می‌دادند. "اما برای احترام به سنت، هیچ مکتبی بهتر از سیستم پارلمانی وجود ندارد"، "اگر طبقه متوسط با تقدس و احترام به گروهی می‌نگرد که لرد ماینرز آنها را به تمسخر "نجبای دیرین ما" می‌نامد" توده کارگران در آن موقع با احترام و تقدس به باصطلاح "بهترین طبقه" آن زمان یعنی بورژوازی می‌نگریست" (مجموعه آثار به زبان آلمانی جلد ۲ ص ۶۹) بورژواهای انگلیس که "اهل معامله" (انگلس) بودند بتدریج رهبران جنبش کارگری را در امتیازات انحصار خود شرکت دادند. انگلس می‌نویسد: "حقیقت چنین است، تا زمانی که انحصار صنعتی انگلستان دوام داشت طبقه کارگر انگلیس تا درجه معینی در امتیازات این انحصار شریک بود. این امتیازات بطور نا مساوی به میان کارگران تقسیم می‌شد، اقلیتی ممتاز بخش اعظم را بخود اختصاص می‌داد اما توده بزرگ طبقه کارگر نیز حداقل گهگاه در آنها سهیم می‌گردید. به این سبب است که از زمان مرگ اوونیسیم در انگلستان هیچ سوسیالیسمی وجود نداشته است (همانجا ص ۳۸۴)، (مقدمه بر وضع "طبقه کارگر در انگلستان")

حمایت رویونیستی...

روی زمین است که در کشور های "میلیاردر طلائی" به رهبری آمریکا و متحدان ناتوی آن متمرکز شده اند" و با این نظریه روسیه یک کشور زیر سلطه آمریکا و ناتو است که از طرف قشر کوچکی از مردم آمریکا و اروپا غارت می‌شود. در اینجا نیز سخنی از امپریالیسم در میان نیست. در اینجا روسیه قربانی مظلومی است که آمریکائیا و ناتویها بر سرش ریخته اند و منابع مواد اولیه اش را غارت می‌کنند و روسها توانائی دفاع از منافع ملی خویش را ندارند.

طبیعتاً این ادعا با واقعیت همخوانی ندارد. آنوقت آقای زیوگانوف راه حل خود را برای مردم روسیه ارائه می‌دهد راه حلی که فقط بوی رفرمیسم و حمایت از چکمه پوتین می‌دهد و بس.

"ما وظیفه خود می‌دانیم که تمام سعی خویش را در جهت تبدیل پارلمان به ارگان سازمانده مقاومت در مقابل رژیم ضد مردمی به کار گیریم. این هدف اصلی ما در مبارزه انتخاباتی بعنوان مهمترین مرحله در راه بدست گرفتن حاکمیت می‌باشد."

باین ترتیب حزبی که خود را کمونیستی و شاگرد استالین و لنین می‌داند برای مبارزه با دشمن داخلی و خارجی به ایجاد یک "ارگان سازمانده مقاومت" در درون پارلمان دست می‌زند تا ... ادامه در صفحه ۹

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند

حمایت رویزیونیستی...

حاکمیت را به کف آورد.

طبیعی است که این رهنمود قربانی با نظریات کمونیستها ندارد. کمونیستها هرگز به معجزه پارلمان اعتقادی نداشته و در عین استفاده از این کرسی خطابه می روند تا از راه انقلاب توده ای و بسیج طبقه کارگر قدرت سیاسی و حاکمیت را به کف آورند. تاریخ تا کنون تجربه ای را نشان نمی دهد که کمونیستها از راه پارلمان حاکمیت را در دست گرفته باشند. هم در اسپانیای جمهوریخواه، هم در یونان بعد از جنگ دوم و هم در شیلی آئنده این تجارب با شکست قطعی روبرو گردیده است.

امید بستن به پارلمانتاریسم بورژوازی همان گذار مسالمت آمیز خروشچف است که نتایجش را در جهان شاهد بوده ایم. کمونیستها پارلمانتاریسم را محکوم می کنند در حالیکه از سکوی خطابه پارلمان آنهم برای بسیج و آگاهی بخشیدن به توده، یعنی از امکاناتی که به اجبار بورژوازی در اختیار آنها گذارده است سود می جویند.

آقای زیوگانوف که خود و دوستانش را "مخالفان مقاوم حزب کمپرادورهای حاکم روسیه" معرفی می کند شعار اصلاح این کمپرادورهای در قدرت را می دهد. وی که روسیه را مستعمره ناتو و آمریکا جا می زند طبیعتاً باید در پی جبهه متحد خلق برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ملت روس بر آید. در این جبهه دیگر جایی برای سرنگونی مدویدف-پوتین باقی نمی ماند. تاکتیک رویزیونیستهای روس دفاع از امپریالیست روس است و این تئوریها را برای پرده پوشی از این دفاع همه جانبه ساخته اند.

ما مقاله را با یک نقل قول جالب از این "مسلمان شده" نوحاسته بپایان می رسانیم. "سیاست ما در مقابل دین عبارت از اتحاد استراتژیک دولت و کلیسا است که سمت و سوی آن تربیت معنوی اخلاقی انسان است. دولت و کلیسای روسیه را یک دشمن مشترک، یعنی هرزگی و خشونت، تبلیغ ثروت اندوزی و نفع جوئی به هر قیمتی، جهان وطنی و فساد تهدید می کند. خود زندگی ثابت می کند که اتحاد دولت و کلیسا ضرورت تاریخی است برای تامین رشد طبیعی کشور"!!!!(تکیه از توفان).

توجه می کنید که در این نقل قول حتی مذهب دیگر آفیون توده ها نیست و دولت امپریالیستی روس همراه با کلیسای ارتدوکس دشمنان مشترکی دارند که عبارتند از "هرزگی"، "خشونت"، "تبلیغ ثروت اندوزی و نفع جوئی به هر قیمتی"، "جهان وطنی و فساد". در این عبارات جایی برای مبارزه طبقاتی و نقش طبقه کارگر و حزبش باقی نمانده است. آقای زیوگانوف هدفش استقرار جامعه سوسیالیستی در روسیه کنونی نیست. ایشان اگر آثار لنین را در آستانه انقلاب اکتریمی خواندند می

دانستند که روسیه کشوری سرمایه داری بوده و تزاریسیم همیشه به عنوان چماق ارتجاع اروپا مورد حمایت قرار گرفته و تار و پوست وجودش به سرمایه های فرانسوی و انگلیسی بسته بوده است. ولی لنین در آن دوران از وظیفه انجام انقلاب سوسیالیستی در روسیه سخن می گفت. رویزیونیستها حدود نه دهه بعد از آن حاضر نیستند روسیه کنونی را امپریالیستی و متجاوز بخوانند. این ترهات رویزیونیستی و ضد کمونیستی نیازی به تفسیر ندارند.

دولت های "رفاه..."

مردم توانائی خرید این کالاها را ندارند و باید گرسنگی بکشند. در حالیکه صدها هزار خانه مسکونی خالی در اختیار بانکها و بیمه هاست مردم در زیر چادر زندگی می کنند. تناقض سامانه سرمایه داری در همین مثال ساده عرضه می شود. در یک طرف قطب ثروت و در طرف دیگر قطب فقر نشسته است. در حالیکه ثروت وجود دارد مردم از فقر میمیرند. مرگ محصول کمبود کالا و ثروت نیست محصول توزیع غیرعادلانه و تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. دولتها حافظ این بیدالتی با زور توپ و تانک هستند و به جای رسیدگی به وضع مردم سیستمهای کنترل و نظارت بر مردم را تکمیل کرده و قوانین ارتجاعی ضد دموکراتیک برای مقابله با برآمد آتی توده ها به تصویب می رسانند. دستگاههای سرکوب به بهانه مبارزه با "تروریسم"، "اسلام سیاسی"، "بنیادگرایی" هر روز گسترده تر می شود. شبکه وسیعی برای نظارت بر مردم و هدایت افکار عمومی با آخرین تجهیزات علمی و فنی ایجاد کرده اند. رفاه جای خود را به فقر می دهد و دموکراسی بورژوازی آن روی سکه خویش را که اختناق و سرکوب است نمایان می سازد. روشنفکران خود فروخته و تهی مغزی که از "تهادینه" بودن دموکراسی در ممالک مرفه اروپائی سرمست شده بودند و مبارزه طبقاتی را جعل تاریخ جا می زدند حال باید ببینند که از آن دولتهای رفاه چه باقی مانده است. این دولتها باجازه کدام موکلین خود حق دارند مالیات آنها را به کام سرمایه داران خصوصی بریزند تا از زمین بلند شده و خود را برای سربریدن مردم مجددا آماده کنند؟ تجربه زنده اخیر نشان می دهد که دولتها دولتهای طبقاتی هستند و موظفند و برای این بر سر کار می آیند تا از منافع طبقه از نظر اقتصادی قدرتمند حاکم حمایت کنند. دولتها ارتش و پلیس و سازمان امنیت و نظام قضائی را به مساعدت می گیرند تا سامانه سرمایه داری و سرمایه داران را از گزند مردم حفظ کنند. ارتش و پلیس و ماشینهای سرکوب بیک باره به ارتش و ماشینهای

سرکوب خصوصی سرمایه داران علیه اکثریت مردم بدل می شوند. در ایتالیا ارتش حق سرکوب مردم را پیدا کرده است، در آلمان طرح شده و زورشان نرسیده است و... در اینجا باید به گفتار مارکس، انگلس، لنین و استالین تاکید کرد که دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است و تا زمانی که این تضادهای آشتی ناپذیر وجود دارند لزوم این دولتها از جانب طبقات حاکم حس می شود.

دولت ها که به خوبی نشان داده اند دست نشانده و کارگزار سرمایه داران هستند از جیب مردم دزدی می کنند و به جیب بانکها و بیمه ها می ریزند و مردم را دلداری می دهند که این دزدی مصلحت آمیز به نفع آنهاست. دلیل مسخره آنها این است که اگر این اقدام انجام نشود وضع بدتر می شود. یعنی کارگزاران سرمایه دارن طلبکار هم هستند و تو گوئی این دزدی را از روی دلسوزی با طبقه مکارگر و قاطبه مردم انجام می دهند. آنها می گویند که پس از غلبه بر بحران از مزایای آن همه برخوردار می شوند. این همان استدلالی است که چند سال پیش می کردند که اگر از حقوق کارگران زده شود و یا دستمزد آنها افزایش نیابد قدرت رقابت سرمایه داران را برای دریدن یکدیگر افزایش داده و سرانجام از سودی که نصیب سرمایه دار قویتر شده بخشی به جیب مردم خواهد رفت. تجربه نشان داده است که سرمایه داران هرگز حتی به این تعهدات خویش عمل نکرده اند و در عمل وضع طبقه کارگر و مردم بدتر شده و قدرت خریدشان کمتر گشته است. در وضعیت بد اقتصادی سرمایه داران کارگران را از اخراج می ترسانند و از افزایش دستمزد آنها جلو میگیرند و در دورانهای رونق نیز بهانه رقابت را طرح می کنند تا از افزایش دستمزد کارگران و کارمندان جلوگیری کند. آیا تا کنون سرمایه داری را دیده اید که داوطلبانه به میدان آید و بگوید به علت سود سرشارم حاضرم امسال دستمزد کارگران را افزایش دهم. تاریخ چنین سرمایه دارانی را ندیده است. در جائیکه حتی نتوانند با حقه بازی سود سرشار خویش را پنهان کنند از ذخیره سرمایه برای روزهای سخت سخن می رانند تا بازم بهانه ای برای تشدید استثمار داشته باشند.

دولتها تصمیم دارند خسارت بانکها را پرداخت کنند. اینکه این خسارت چقدر است و این پولها به جیب چه کسی رفته است معلوم نیست و یا کتمان می شود. گمان بر این است که دو بیلیون دلار باید به حلقوم بانکها و بیمه ها فرو کرد تا سرپا بایستند. دو بیلیون دلار یعنی ۲ هزار میلیارد دلار. ریختن چنین ثروتی به کام این نهنگان سرمایه بخاطر اشکال حقوقی پیچیده و کلاهبردانه و شرکتیهای جعلی و... ادامه در صفحه ۱۰

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

برای کسی که پولی ندارد که تغذیه کند چه فرق می‌کند یک میلیون نداشته باشد و یا یک میلیارد.

وظیفه این غارت قانونی را سیاستمداران نظام سرمایه داری که سرمایه داران آنها برای چنین روزهایی پروار کرده بودند به عهده می‌گیرند تا با تبلیغات و راهکارهای خلاف قانون نظام سرمایه داری را نجات دهند. آنها به عنوان یک نیروی مدافع سرمایه داری، متمرکز و فعال که قوای سه گانه را در انحصار خود دارد، در مقابل اکثریت پراکنده، غیر فعال و مخالف می‌ایستند و دروغهای خویش را بر فقر و فلاکت مردم به پیش می‌برند.

به خاطر بی‌آبریم که امپریالیسم آمریکا پولهای ایران در آمریکا را بعد از انقلاب ضبط کرد و بالا کشید. به خاطر آبریم که امپریالیست آمریکا ثروت ملت عراق را غارت کرد و از همه مردم عراق سلب مالکیت نمود. بانکهای عراق را غارت کرد و طلاهای مردم را به آمریکا منتقل نمود. به خاطر آبریم که زمانیکه امپریالیست آمریکا با مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین چپ افتاد و وی را بیاری سایر دست نشاندهانش توسط "انقلاب مخملی" سرنگون کرد صورت حسابهای وی را در بانکهای سوئیس برملا کرد و ثروتش را مصادره نمود. به خاطر آبریم که امپریالیست آمریکا با برداشتن مهر بزرگ "تروریسم" هر سازمان، گروه، شرکت و کشوری... را

که در کادر سیاست و مصالح روز وی نمی‌گنجید متهم به "تروریسم" کرد و ثروت "متهمین" را مصادره نمود. معلوم نیست به چه دلیل ثروت این تروریستهای اقتصادی را مصادره نمی‌کند؟ مصادره امپریالیستی وقتی منطبق بر منافع سیاسی آنها باشد ظاهراً نه مغایرتی با قوانین اساسی دارند و نه تقدس مالکیت خصوصی را ملوث می‌کنند و نه موجودیت نظام را به خطر می‌اندازند و نه سنت و اصلی برای مصادره های بعدی می‌آفرینند. خدشه ناپذیری مالکیت خصوصی بیکباره ماهیت طبقاتی خویش را نشان می‌دهد. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را زمانی می‌توان موقتا شکست که مصالح عالی سرمایه داری و سیاست وی آنرا توجیه کند در غیر این صورت باید از آن چون ناموس نظام سرمایه داری دفاع نمود.

برای دولت امکان پذیر است و تجربه هم نشان داده است که می‌تواند علیرغم تقدس مالکیت خصوصی به مصادره دست زند. این سنت بارها توسط امپریالیستها شکسته است. استعمارگران همه اموال و ثروتهای مردم ممالک تحت سلطه را مصادره کرده اند و هنوز نیر می‌کنند. پس چرا اکنون سلطت نشسته و نظاره گر ادامه بیماری نظام سرمایه داری هستند؟ دلیل آن را باید در چند امر جستجو کرد. بنظر... ادامه در صفحه ۱۱

خانمانی می‌دهد تا انبوه انبوه بمیرند و با دفع "سومومات" از بدن سرمایه داری، این سامانه را برای ادامه حیات توانبخش نمایند. راه درمان و پایان دادن به این فجایع که موجب جنایت و جنگ است، راه پایان دادن به این وبای سرمایه داری که همه قاره آفریقا و آمریکای لاتین را فرا گرفته است سرنگونی نظام سرمایه داری است. بر ویرانه این نظام ضد بشری باید نظام انسانی سوسیالیسم مستقر شود که با اشتراکی کردن مالکیت بر وسایل تولید یک بار برای همیشه با سیاست اقتصادی هماهنگ و برنامه ریزی شده از وقوع این همه ددمنشی، فلاکت و فقر جلو گیرد. تنها طبقه کارگر با رهبری حزب مارکسیست لنینیست و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست که می‌تواند به این وضع اسفناک پایان دهد. در غیر این صورت نهنگان سرمایه بر کوهی از اجساد محکومین به گرسنگی و فقر، مجدداً کاخهای افسانه ای خویش را بنا خواهند کرد. ثروتهای بشری را از بین می‌برند و مجدداً با تولید آنچه نابود کرده اند، انبانهای خویش را پر می‌کنند. این بازی آنقدر ادامه دارد که بربریت جای همه چیز را بگیرد. جنگ بر سر تصاحب مواد اولیه میان نهنگان امپریالیسم در راه است. انقلاب است که می‌تواند جلوی این فاجعه را بگیرد.

مصادره یک امر طبقاتی...

وارد شده به سرمایه داران "محترم" را بدهند. پرداخت خسارت به سرمایه داران آنطور که تصور می‌کنید به این مفهوم نیست که مردم صاحب آن چیزی می‌شوند که بهایش را پرداخت کرده اند. خیر! مردم تنها بهای خسارت را می‌دهند تا چپاولگران آنها مجدداً بر سر پا بایستند تا آنها را مجدداً چپاول کنند. افکار عمومی این منطق "ضد سرمایه داری" را نمی‌فهمند. تا کنون به مردم می‌گفتند که شما در مقابل پرداخت بهای جنس مالک جنس می‌شوید، ولی حالا بیکباره عکس آن را ادعا کرده و صادق می‌دانند. آری حال جنسی به بازار آمده که شما علیرغم پرداخت بهای آن صاحب آن نیستید و نمی‌شوید. چاقوی دیگران را تیز می‌کنید تا سر شما را دوباره ببرند. سرمایه داری به وعده های خویش نیز احترام نمی‌گذارد. روانشناسان و ماشین عظیم تبلیغاتی سرمایه داری راه می‌افتد تا مردم را قانع کند، منافع آنها در از خود گذشتگی آنها و فریب کردن دیگران است، زیرا که گویا این فریب کردن دیگران به منافع نظام خدمت می‌کند. بی توجهی به منافع نظام عواقب بس مخربتر در برداشته و فاجعه آمیز است. این شستشوی مغزی مردم باید یک توجیه تئوریک برای غارت ثروت آنها باشد. حال آنکه فاجعه در خانه همه آنها را زده است و

دولت های "رفاه"...

یا واقعی دختر، پنهان شدن در پس حفظ اسرار شرکتها و بانکها و ادغام سرمایه های جهانی روشن نمی‌کند که سرمایه داران کدام شرکت جهانی و متعلق به کدام کشور از آن سود می‌برند. بافت این سرمایه ها می‌تواند طوری باشد که مساعدت دولت آلمان به کارخانه اوپل موجب ورشکستگی فولکس واگن و بنز شده و در عوض جنرال موتور آمریکا از قیل اقتصاد آلمان خود را نجات دهد و سرکردگی را در دنیای سرمایه داری تامین کند. سرمایه داران در پای میز قمار نشسته اند و در پی آن هستند که از این "بخت آینده" که قدرت رقابتها را افزایش می‌دهد، با کلاه گذاردن سر رقیب، کمال استفاده را بکنند. دولت کارگزار سرمایه داران کوچکترین نفوذی ندارد تا از این اسرار با خبر شود و سر از کار سرمایه داران در آورد. زیرا اقدامات دولتی که در جهت بر ملا کردن دست سرمایه داران است قانوناً ممنوع است.

حال این دو بیلیون دلاری که از آن نام برده می‌شود باید براساس نفوذ سرمایه داران تقسیم شود. ماشین چاپی را تصور کنید که در ثانیه یک اسکناس یک دلاری تولید می‌کند. فکر می‌کنید تقریباً چند سال طول می‌کشد تا این دو بیلیون دلار به چاپ برسد؟ هزار سال؟ دو هزار سال؟ ده هزار سال؟ نیم قرن؟... اشتباه می‌کنید تقریباً ۶۴ هزار سال. این ثروت و اندوخته بشری باید برای نجات سرمایه داری بدور ریخته شود تا این سامانه جنایتکار و ضد بشری به عمر طفیلیگرانه خویش ادامه دهد.

مدافعان سرمایه داری که بعلت جیبهای پر پولشان و یا اینکه جیره موجب بگیر سرمایه داران هستند بروز بحران را غیر قابل پیشگوئی، اتفاقی و درمان بخش جا می‌زنند. به نظر آنها پیشگوئیهای کارل مارکس در کتاب سرمایه و تکرار مکرر این بحرانها باد هواست و چه بهتر که کتابهای کمونیستی را با زور شکنجه ممنوع کنند تا کسی نفهمد راه علاجی هم از طرف مارکس برای این بیماری جذام سرمایه داری تجویز شده است. بنظر آنها ورشکستگی و بی خانمانی و مرگ میلیونها انسان نباید باعث آزردگی خاطر شود زیرا نسل بعدی از قبل رونق سرمایه داری زندگیش بهتر می‌شود. ولی خود همین مبلغین و اندیشمندان سرمایه داری حاضر نیستند برای تسکین آلام مردم جهان ثروت خود را با آنها تقسیم کنند. شعار آنها این است "مرگ خوبه برای همسایه".

آنها هوادار قتلهای درمانی هستند. همان کاری که آقای سعید امامی (اسلامی) در ایران می‌کرد و به قتلهای زنجیره ای معروف شد. قتلهای درمانی سرمایه داری "کارگران اضافی" و یا "جمعیت اضافی" را در گوانتاناموی سرمایه داری گرسنگی و بی

انتظار می رفت گزری برای سرکوب مبارزه مردم خواهد بود. چهره کریه "دموکراسی بورژوازی" که برای خلع سلاح روحی زحمتکشان بود بیکباره بیرون می افتد. مادوف ها جان سالم بدر می برند چون با تمام نظام خویشاوندند و دولت مالکیت خصوصی آنها را تقدیس کرده و به رسمیت می شناسد.

عمق بحران هنوز پنهان است و پنهان نگهداشته می شود. دولت در پی تدارک عواقب سیاسی مترتب بر بحران در جامعه است. فاشیسم باید برای سرکوب جنبش کارگری تقویت شود. فاشیسم پاسخ سیاسی سرمایه داری در این مبارزه طبقاتی به مردم است تا بتواند با غارت اموال عمومی بیماری خویش را درمان کرده و جان سالم بدر برد. خیانت رویزیونیستها و فقدان احزاب کمونیست انقلابی برای رهبری نارضائی و مبارزات مردم زمینه پرورش جنبش فاشیستی را که از بالا سازمان داده می شود آماده می کند. سرمایه داری که غافلگیر شده است به زمان نیاز دارد تا جنبش دست راستی ها را تقویت کند. در عرصه سیاسی زمان هنوز برای اعتراف به عمق فاجعه نرسیده است. فاجعه در پیش است و این فاجعه ها تا سامانه سرمایه داری منهدم نشود و بر ویرانه آن سوسیالیسم مستقر نگردد ادامه دار

عنوان سرمایه دار بد، مورد انتقاد شدید ایدئولوگهای "بانک جهانی"، "صندوق بین المللی پول" و "سازمان تجارت جهانی" بود و باید موتور حرکت خصوصی سازیها را راه اندازی می کرد. دخالت دولت با بار منفی همیشه مترادف سوسیالیسم جا زده می شد. حال بحران از راه رسیده است، فاجعه در مقابل ماست، نقش دولت برجسته شده است، سرمایه دار به این دولت کارگزارش برای سرکوب مردم و غارت مالیاتها و ثروت آنها نیاز دارد. سرمایه داری به این دولتی که زندگی خصوصی همه مردم را با کنترل شفاف کرده ولی برای شفافیت قمار سرمایه داران گامی بر نمی دارد نیاز دارد. حال دولت به عنوان مسیح و ناجی به میدان می آید. ولی این به میدان آمدن تمام تبلیغات دولت را در مورد سوسیالیسم و اقتصاد با برنامه در شرایط بحران جهانی کنونی و تکرار فجایع غیر قابل انکار، در هم می ریزد. تئوریهای کارل مارکس آموزگار بزرگ کمونیسم زنده می شود و فعلیت می یابد. سرمایه داری از مبارزه مردم نیز می ترسد این است که تکه تکه از ابعدا فاجعه پرده بر می دارد تا چشم و گوش و ذهن مردم را آماده مرگ تدریجی بکند. تمام آن آلات و ادوات کنترل بیکباره تنها بر ضد مردم بکار می رود و سرمایه داری از این کنترل جان سالم بدر خواهد برد. همه آن واژه های بزرگ "امنیت" به حفظ امنیت سرمایه داری بدل می شود و و همانطور که

مصادره یک امر طبقاتی...

ما یکی اینکه آنها به علت حفظ اسرار خصوصی سرمایه داری از دامنه حقه بازی آنها و صدماتی که به کل نظام زده اند و در هرج و مرج تولید ماروخیستی رفتار کرده اند همه جانبه خبر ندارند. عمق بحران را به علت این پنهانکاری و عدم شفافیت نمی شناسند. سرمایه داران که رقیب همدیگر هستند نیز حاضر نیستند دست خود را رو کنند زیرا نه تنها با مردم روبرو می شوند، بلکه رقیب سرمایه دار را نیز که تا کنون کمین کرده و مترصد بلعیدن آنها بوده است آویزان گردن خود خواهند داشت. این ورشکستگان به تقصیر هنوز نیز بلوف زده و قمار می کنند تا زمان بخرند تا شاید بتوانند فقط گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در پشت شرکتها و بانکها و بیمه ها و صنایع بزرگ طبیعتاً دولتهای ملی این سرمایه ها ایستاده اند و هر کدام می خواهند بار بحران سرمایه داری "ملی" خویش را بدوش همسایه تا دیروز "متحد و دوست" خود بیاندازند. از ورود مصائب جهانی شدن سرمایه باید با بستن مرزهای جغرافیائی به ممالک "ملی" جلوگیری کنند و حتی اگر این اقدامات به ضرر کل نظام و سرمایه داری رقیب(متحد دیروز-توفان) تمام شود به علت کوتاه بینی از آن گریزی ندارند. آنها می ترسند نام مصادره را رسماً بر زبان آورند و تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را به زیر پرسش برند، زیرا در اینجا نقش دولت برجسته می شود، دولتی که تا دیروز به

(توفان الکترونیکی شماره ۳۱ و ۳۲ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند).

در این شماره ها میخوانید: هشتم مارس روز جهانی زن گرامی‌نویسندگان اجرای قانون خدمات کشوری به ۴ دولت گامی به ۴ جلد و درمبارزات صد نفی معلم انبادهی از رفقا مهدی اقتدارمشن و محمد جواد عرفانیان بر آمد مبارزه طبقاتی درفرانگوشه ه ایی از زندگی پرفراز و نشیب رفیق بابا پورس عادتتخ از فروپاشی سوسیالیسم م درش ورن به یک ازنگری مجد(۲۴). اباباش ن وروزی د زب ک ارایراننظرفه(تغ)ین د داخل حقه ویکک رایگراوبام ام تن سه خنرانی رفیق ق م زدک به ادراسه تکلمسه طین ووطنفروش ان ترسکیست. تظاهرات ۳ میلیون نفری درفرانسه. بیاتین مشترک سه سندیکای کارگری درایران درمورد تعیین حد اقل دستمزد.....

توفان الکترونیکی

۲۰۰۹ آوریل

فروردین ۱۳۸۸ ماه ۱۳۸۷

شماره ۳۲

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.orgtoufan@toufan.org

زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان

مصادره یک امر طبقاتی است

آقای مادوف در وال استریت سر هزاران نفر را کلاه گذارده است. مقدار کلاه ایشان ۵۰ میلیارد دلار یعنی بیش از بودجه دولتی ده ها کشور آفریقائی است. روش آقای مادوف امر پنهانی نبوده است. آن را فقط پنهان می کرده اند. امپریالیست آمریکا که بر سر هر کوچه و بازاری برای دستگیری "تروریستها" دوربین کار گذارده و بانکهای اطلاعاتی برای نظارت بر زندگی میلیونها مردم ایجاد کرده و تلفنها و پست الکترونیکی آنها را کنترل نموده و اخبار را به روش "دموکراتیک" سانسور می کند، ظاهرا نتوانسته طی این مدت مدید چهره واقعی آقای مادوف را برملا کند. آخر چاقو دسته خودش را نمی برد. این ماشین کنترل برای کنترل مادوف ها نیست. زیرا آقای مادوف از خودی ها بوده است. اگر قرار باشد در شهر مست ها را بگیرند باید همه این حضرات را بگیرند.

کارشناس حرفه ای مدافع سامانه غارتگر سرمایه داری به شما تسلی می دهند که نگران نباشید، زیرا این فاجعه سرمایه داری امر خوبی است و برای یک خانه تکانی قبل از عید است و عناصر ناسالم سرمایه داری را بیرون می ریزد و از آن یک بدن سالم تحویل جامعه می دهد. البته معنای حرف آنها این است که بسوزید و بسازید و امید داشته باشید که نسل بعدی خوب زندگی کند. وعده زندگی بهتر آنها برای مردم امروزی نیست برای مردم فرضی آینده است. راه حلی هم آنها برای درمان بیمار پیشنهاد نمی کنند زیرا این طور وانمود می کنند که این بحرانا هر بار ویژگی خویش را دارد و نمی شود به راه حلهای قبلی توسل جست. ولی کار آقای مادوف تکرار مکررات است. در مورد شگرد کلاهبرداری ایشان ما نمونه های فراوانی داریم. در آلبانی پس از آنکه امپریالیستها حاکم شدند و نوکران خویش را بر سر کار آوردند، در تحت توجهات "سالی بریشا"ی دزد، رئیس جمهور آمریکائی وقت آلبانی، شرکتهای مضاربه ای بوجود آمدند و خون مردم آلبانی را می کیندند و کشور را به قعر ورشکستگی پرتاب کردند، بطوریکه مردم به برآمد مسلحانه دست زدند. در ایران این شرکتهای مضاربه ای با تکیه بر تجربه آلبانی به همان راه رفتند. به مردم وعده سودهای کلان دادند و پولهای آنها را دریافت کرده از پول نفر بعدی بهره نفر قبلی را پرداخت نموده و مبالغ هنگفتی، جنایتکارانه به جیب زدند و سرانجام پس از اینکه دیگر قادر نشدند سر مردم را کلاه بگذارند و یک داوطلب آماده آخری برای کسب پول به دام بیندازند، توری که پهن کرده بودند سوراخ شد و تمام نظام کلاهبرداری آنها درهم شکست. همین روش شناخته شده جهانی را آقای مادرف در آمریکا در تحت توجهات وال استریت اجرا کرد و سر صدها هزار نفر را کلاه گذارد. کار به جائی رسید که با این شیوه کلاهبرداری پای بنیادهای خیریه را نیز به دام شبکه خویش کشید و شیره جانیشان را مکید و پولهای دریافتی را به یاری همسر فداکارش به حسابهای پنهانی منتقل کرد و و یا بنام زنش نگهداری کرد تا مصونیت حقوقی داشته باشد. آخر در نظام سرمایه داری مصادره ممنوع است و مالکیت خصوصی محترم است. حال آقای مادرف را دستگیر کرده و همسرانشان را برای احترام به قانون آزاد گذارده اند و از پولهای به زبان و گروگان گرفته شده در این میان خبری نیست.

کاری که آقای مادرف با پوشش شرکتش انجام داده همه بانکها و شرکتهای کلاهبرداری سرمایه داری رسماً مرتکب می شوند و قانونا کسی جلو دار آنها نیست. آنها در بازی های برد و باخت بر سر ثروت مردم قمار کرده اند و آنها را بر باد داده اند و تازه نازشستی هم می گیرند. اساس نظام آنها بر این استوار است که کسب سود حداکثر یک امر خصوصی است، لیکن پای ضرر که به میان می آید، جبران خسارت حداکثر سرمایه داری یک امر عمومی است. مردم باید با مالیات خویش خسارت وارد شده ... ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries, unite!

Toufan
توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 109- Avr. 2009

دولت های "رفاه و دموکراسی" یا کارگزار سرمایه مالی و اختناق

بحران سرمایه داری هنوز کولاک می کند و این تازه اول کار است. بی خانمانی میلیونها انسان، گرسنگی دادن و ایجاد فقر در عرصه جهان آنهم به صورت آگاهانه یک جنایت علیه بشریت است. بحرانی که دامنه اقتصاد سرمایه داری را گرفته است، نتیجه اتفاق نیست، نتیجه اشتباه این یا آن فرد نیست، و یا آنطور که تبلیغ می کنند تا مردم را شستشوی مغزی دهند، ناشی از حرص و آز افراد جداگانه سرمایه داری نیست. این بیماری جذام سامانه سرمایه داری است که بر اساس کسب سود حد اکثر بنا شده است و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را مقدس می داند. در حالیکه کارخانه ها از ماشینهای سواری و حمل و نقل ملو گشته است و ثروت روی ثروت خوابیده است ... ادامه در صفحه ۹

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه راستاشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدای و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس
Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany